



## درس فراج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱ / بهمن / ۱۳۹۸

موضوع کلی: نواهی

مصادف با: ۲۵ جمادی الاولی ۱۴۴۱

موضوع جزئی: اجتماع امر و نهی - ادله جواز - دلیل اول و بررسی آن

جلسه: ۶۶

سال یازدهم

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### ادله قول به جواز اجتماع امر و نهی

ادله قول به امتناع اجتماع امر و نهی مورد رسیدگی قرار گرفت و هیچ یک از چهار دلیل قائلین به امتناع مورد قبول واقع نشد. همانطور که عرض کردیم در مورد اجتماع امر و نهی اقوال مختلفی وجود دارد. تا اینجا یک قول مورد بررسی قرار گرفت و آن هم قول به امتناع بود. قول دوم قول به جواز اجتماع امر و نهی است و البته قول سوم نیز تفصیل در مسئله است، بعضا تفصیلاتی در مورد اجتماع امر و نهی داده شده است که آن‌ها را نیز ذکر خواهیم کرد.

اگر خاطرتان باشد برخی از ادله جواز را محقق خراسانی در کفایه ذکر کرده است، حدودا چهار دلیل را ایشان بیان کردند، البته بعضی را مبسوط‌تر و برخی را مختصرتر مورد اشاره قرار داده است. ما خیلی خلاصه ادله چهار گانه‌ای که محقق خراسانی در کفایه گفتند را مرور می‌کنیم و بعد به ادله متأخرین از محقق خراسانی مثل محقق نایینی و امام خمینی اشاره خواهیم کرد تا ببینیم که باید جوازی شویم یا امتناعی و البته همان طوری که قبلا هم گفتیم بر این نزاع ثمره مترتب است، اجتماعی شویم یا امتناعی، ثمره دارد که ثمره آن را در گذشته در ضمن یکی از مقدمات متعرض شدیم.

#### دلیل اول

دلیل اول مبتنی بر یک مطلبی است که با اتکای به آن، دلیل چهارم را رد کردیم و آن این است که احکام و اوامر و نواهی به طبایع متعلق می‌شوند نه افراد، اما طبیعت من حیث هی نیز متعلق امر و نهی نیست، بلکه طبیعت بقید الوجود متعلق امر و نهی است. اگر بگوییم حکم به افراد متعلق می‌شود، قهرا حق با قائلین به امتناع است زیرا به فرد واحد نمی‌شود هم امر متعلق شود و هم نهی، علاوه بر اینکه وقتی بحث از فرد پیش می‌آید، یعنی یک عین خارجی و اگر چیزی تحقق پیدا کرد دیگر امر به آن تحصیل حاصل است یا اگر چیزی تحقق پیدا کرد، نهی از آن منجر به تغییر واقع عما وقع علیه خواهد شد و این محال است. پس افراد، متعلق اوامر و نواهی نیستند. طبایع من حیث هی طبایع نیز نمی‌توانند متعلق امر و نهی واقع شوند، زیرا طبیعت من حیث هی لیست الاهی، لا مطلوبه و لا غیر مطلوبه، ما که می‌گوییم ماهیت من حیث هی لیست الاهی، لا موجوده و لا معدومه، اینجا نیز همین را می‌توانیم بگوییم که ماهیه من حیث هی لیست الاهی، لا مطلوبه، یعنی نه می‌تواند متعلق طلب واقع شود و لا غیر مطلوبه و نه می‌تواند غیر مطلوب باشد، نه می‌تواند مطلوب باشد، نه غیر مطلوب.

پس آنچه متعلق امر و نهی است طبیعت بقید الوجود است. یعنی مثل «صل مع الطهاره» اینجا نماز مقید به طهارت و وضو است، «صل مع الوضو» اما وضو و طهارت خودش خارج از نماز است، طهارت شرط نماز است نه جزء نماز اما خود تقید به طهارت

یکی از اجزاء نماز است، اینکه می‌گوییم: تقید داخل است و قید خارج است معنایش این است که تقید به نماز جزئی از نماز است، زیرا یکی از شرایط نماز است و نماز بدون طهارت نماز نیست، اما خود طهارت و وضو آیا جزئی از نماز است؟ نه، آن چیزی جدا است، قید یا شرط خارج از طبیعت است، اما تقید به قید یا اشتراط به شرط جزئی از نماز است، اینجا نیز همین‌طور است، «وجود» خودش جزئی از طبیعت نیست، اما تقید به وجود جزئی از طبیعت است که متعلق امر و نهی است، پس امر و نهی متعلق می‌شوند به طبیعت ولی نه طبیعت من حیث هی، زیرا اساساً نمی‌تواند به طبیعت من حیث هی امر یا نهی تعلق بگیرد. امر و نهی متعلق می‌شود به طبیعت بقید الوجود که تقید به وجود جزئی از متعلق است، ولی خود وجود جزء متعلق نیست. لذا نه محذور تعلق امر و نهی به طبیعت و ماهیت من حیث هی را دارد، نه محذور تعلق امر و نهی به افراد و مصادیق طبیعت و ماهیت.

مستدل در واقع می‌گوید: در نماز در دار غصبی در واقع آنچه که متعلق امر است طبیعة الصلوة بقید الوجود است و آنچه متعلق نهی است طبیعة الغصب بقید الوجود است. پس در مرحله تعلق حکم در مرحله تعلق امر یعنی در مرحله بعث، و هم چنین در مرحله تعلق نهی، یعنی در مرحله تعلق زجر به هیچ وجه بین امر و نهی اجتماع پیش نمی‌آید. آن‌جایی که مولا می‌خواهد امر کند و بعث و تحریک کند مکلف را به سوی انجام کار امرش را به چه چیزی متعلق کرده است؟ به طبیعة الصلوة بقید الوجود و آن‌جایی که نهی می‌کند و «لا تغصب» می‌گوید، نهی خود را به چه متعلق کرده است؟ به طبیعة الغصب بقید الوجود و این دو با هم هیچ ارتباطی ندارند. لذا در مقام تعلق بعث و زجر یا به تعبیر دیگر در مرتبه تعلق حکم امر و نهی اصلاً با هم اجتماع پیدا نمی‌کنند، متعلق آن یک چیز است و متعلق آن چیز دیگر، چه معنی از اجتماع وجود دارد؟

پس در مرتبه تعلق حکم یعنی در مرتبه بعث و زجر اساساً این دو به هم هیچ پیوندی پیدا نکردند و نمی‌کنند، درست است که بعداً ممکن است در یک موردی تصادق حاصل شود و فی واحد متصادق شوند، اما در واقع امر و نهی کاری به آن فرد خارجی ندارد. ما که بحث می‌کنیم اجتماع امر و نهی جایز است و شما که می‌گویید اجتماع امر و نهی جایز نیست، این استحاله را در چه مرتبه و مرحله‌ای فرض می‌کنید؟ آیا منظورتان این است که امر و نهی در مرتبه بعث و زجر و تعلق حکم مجتمع شدند که ملاحظه کردید که در این مرحله به هیچ وجه اجتماعی بین امر و نهی پیش نمی‌آید، زیرا امر به یک چیز متعلق شده است و نهی به چیز دیگر متعلق شده است.

اگر هم منظور شما از امتناع اجتماع امر و نهی این است که امر و نهی در مرتبه سقوط تکلیف با هم اجتماع کردند نه در مرتبه ثبوت تکلیف، این هم از بحث ما خارج است. چون قائل به امتناع از دو حال خارج نیست، یا معتقد است به امتناع اجتماع امر و نهی در مرتبه ثبوت تکلیف یا به تعبیر دیگر در مرتبه تعلق حکم یا به تعبیر ثالث در مرتبه بعث و زجر، یا می‌گوید: این‌ها در خارج نمی‌توانند با هم جمع شوند. اگر منظورشان امتناع اجتماع امر و نهی در مرتبه ثبوت تکلیف و تعلق حکم باشد، این باطل است. ملاحظه کردید که امر و نهی هر کدام بالطبع بقید الوجود متعلق شدند در حالیکه خود قید وجود، خارج از طبیعت است، لذا هیچ اتحادی با هم پیدا نمی‌کنند، اگر منظورشان این است که اجتماع امر و نهی در خارج ممتنع است و منظورشان این است که نمی‌شود یک فردی پیدا شود که هم امر به آن متوجه شود و هم نهی، پاسخ محقق خراسانی این است که خارج ظرف سقوط تکلیف است نه ثبوت تکلیف. ما که بحث می‌کنیم که امر و نهی به چه متعلق شدند و آیا امکان اجتماعشان است یا خیر؟ مربوط به مرحله تعلق حکم است، بحث از ثبوت حکم و تکلیف است، در حالیکه خارج ظرف سقوط تکلیف است، خارج ظرف سقوط تکلیف است یعنی چه؟ یعنی اگر

امر به نماز شده است چنانچه مکلف این نماز را در خارج اتیان کرده باشد آن تکلیف ساقط شده است، اگر کسی با تکلیف مخالفت کند، مثلا تکلیف تحریمی غضب، مولا گفته است «لا تغضب» اگر کسی امتثال نکند و غضب کند، این جا نیز این تکلیف ساقط می شود، زیرا ملاک سقوط تکلیف اطاعت و عصیان است، اگر کسی از یک حکمی اطاعت کند تکلیفش ساقط می شود، اگر کسی با نهی مخالفت کند باز هم آن نهی ساقط می شود و دیگر موضوعش از بین می رود، پس اطاعت و عصیان مکلف در عالم واقع موجب می شود که تکلیف به کلی ساقط شود. در یک صورت مطیع محسوب می شود و در یک صورت عاصی که یا پاداش می بیند یا عقاب. پس اگر مقصود قائل به امتناع این است که اجتماع امر و نهی در خارج ممتنع است، پاسخ این است که خارج ظرف سقوط تکلیف است نه ثبوت تکلیف، ثبوت تکلیف یعنی مرتبه بعث و زجر، آن مرتبه ای که در آن مرتبه حکم به طبیعت به قید وجود متعلق می شود، حال می خواهد امر باشد یا نهی؛ این چه ربطی دارد به مرتبه سقوط تکلیف؟

لذا دلیل اول جواز اجتماع امر و نهی بر یک پایه مهم استوار است که آن هم عبارت است از اینکه متعلق اوامر و نواهی طبایع بقید الوجود هستند و چون اینچنین است محذوری در اجتماع امر و نهی نیست. اگر قائل به امتناع می گوید اجتماع امر و نهی ممتنع است چون در مرتبه بعث و زجر این ها نمی توانند مجتمع شوند پاسخ این است که اساسا در این مرتبه زمینه اجتماع و اتحاد نیست، متعلق آن یک چیز است و متعلق دیگری چیز دیگری است، اگر منظورشان این است که اجتماع امر و نهی در خارج ممتنع است پاسخ این است که خارج ظرف سقوط تکلیف است نه ثبوت تکلیف و ما داریم در مورد ثبوت تکلیف صحبت می کنیم.

سوال:

استاد: الطبیعة بقید الوجود؛ قطعا تقید بقید الوجود یک امر ذهنی است. تقید که نمی تواند یک امر واقعی باشد، قید می تواند یک امر واقعی باشد اما تقید به یک قید حتما یک امر ذهنی و عقلی است و معنا ندارد که واقعی باشد، البته خود قید، زیرا می گویند: التقید داخل و القید خارج.

سوال:

استاد: در دلیل سوم پاسخ این شد که حب و بغض به نحوی است که می توانیم آن را به گونه ای تصویر کنیم که مولا می تواند در افق نفس خود حب و بغض را متعلق کند به صورتی از نماز یا غضب، پس این ها می توانند جدا باشند و اجتماع نداشته باشند. در دلیل چهارم مستدل می گوید: شما مشکل را در مورد حب و بغض حل کنید با این بیان که حب و بغض چیزی است که مربوط به افق نفس مولا است ولی ما مسئله را می بریم روی مصلحت و مفسده که قائم به خود ذوات است و دیگر به نفس کاری ندارد یعنی خود این نماز مصلحت دارد و خود غضب مفسده دارد. لکن جواب دادیم که همین جا نیز چون پای واسطه در کار است مستقیما مصلحت بر خود این عمل بار نمی شود. ما می گوئیم: هذه صلوٰة و الصلوٰة مشتمل علی المصلحه و منظورمان از نماز، نماز به قید الوجود است. لذا چون با واسطه منطبق می شود می توان اجتماع را تصویر کرد.

سوال

استاد: بر فرض که بشود، بحث این است که چه اشکالی دارد؟ ما این اشکال را برطرف کردیم، ما هم نمی گوئیم نمی شود.

سوال

استاد: وقتی می‌گوییم: مثلا الطبیعة بقید الوجود مصلحت دارد، طبیعة الصلوة بقید الوجود مصلحت دارد، طبیعة الغضب بقید الوجود مفسده دارد، چه اشکالی دارد؟ این دو تا طبیعت هر کدام بقید الوجود مصلحت دارند، وقتی که امر و نهی تعلق بگیرد (آن طبیعت به قید الوجود و این طبیعت به قید الوجود) هر کدام یک مصلحت و یک مفسده دارند، چه اشکالی دارد که هذا العمل که هم عنوان نماز بر آن منطبق است و عنوان غضب، به اعتبار آن طبیعت دارای مصلحت باشد و به اعتبار این طبیعت دارای مفسده باشد، ما بحث را در خارج نمی‌بریم که بگوییم: هذا الفرد هم مصلحت تامه دارد و هم مفسده تامه؟

سوال:

استاد: زیرا گفتیم که مصداق به معنای آن فرد محقق فی الخارج با عوارض مشخصه نمی‌تواند امر و نهی به آن تعلق بگیرد.

سوال:

استاد: وقتی مولا امر به نماز و نهی از غضب می‌کند، حالا که این دو در خارج متحد شدند، معلوم می‌شود که این دارای مصلحت تامه و مفسده تامه است. ما می‌گوییم: این طور نیست که مصلحت و مفسده تامه داشته باشد، بلکه آن چیزی که مصلحت تامه دارد و به خاطر آن حکم شده، الطبیعة بقید الوجود است نه هذا الفرد، هذا الفرد صلوة و هذا الفرد غضب، ما نمی‌گوییم: هذا الفرد له مصلحة تامه یا مفسدة تامه، نه، ما می‌گوییم: هذا الفرد صلوة، هذا الفرد غضب، لكن الصلوة مشتمل علی المصلحه، نماز مشتمل بر مصلحت است، پس مصلحت به واسطه عنوان نماز و انطباق عنوان نماز بر این فرد به دنبال این فرد می‌آید، و الا خودش لولا آن انطباق و عنوان و واسطه، این مصلحت را ندارد، ما می‌گوییم: این نماز است، نماز مصلحت دارد، پس این مصلحت دارد. این محصل دلیل اول قائلین به جواز بود.

#### اشکال محقق خراسانی به دلیل اول

محقق خراسانی این دلیل را رد کرده است. آنچه ایشان در رد دلیل اول گفته، تقریبا بر پایه آن مقدمات چهارگانه‌ای است که خود ایشان بر امتناع ذکر کرده است. ایشان چهار مقدمه ذکر کرد و از این مقدمات نتیجه گرفت امتناع اجتماع امر و نهی را که عبارت بودند از: ۱. بین الاحکام تضاد وجود دارد. ۲. متعلق امر و نهی فعل خارجی صادر از مکلف است نه طبیعت. ۳. تعدد عنوان مستلزم تعدد معنون نیست. ۴. وجود واحد، ماهیت واحد دارد، نمی‌شود یک وجود با دو ماهیت داشته باشیم، اگر اتحاد باشد و وجود واحد باشد حتما ماهیتش هم واحد است. ایشان از این چهار مقدمه امتناع اجتماع امر و نهی را نتیجه گرفت. حال ایشان با اتکا به همان مقدمات، دلیل اول مجوزین را رد می‌کند:

۱. مثلا یکی از مقدماتی که محقق خراسانی گفتند این بود که تکالیف و اوامر و نواهی متعلق می‌شود به واقعیت‌های صادر شده از مکلف یا به تعبیر دیگر فعل صادر شده از مکلف، با این مقدمه ایشان می‌گوید: استدلال دیگر تمام نیست، زیرا شما می‌گویید: متعلق امر و نهی عبارت است از الطبیعة بقید الوجود نه اینکه فعل صادر شده از مکلف متعلق امر و نهی شده باشد.

۲. مقدمه دیگر اینکه تعدد عنوان مستلزم تعدد معنون نیست. ایشان می‌گوید: شما یک عنوان نمازی درست می‌کنید و یک عنوان غضب، می‌گویید: طبیعة الصلوة بقید الوجود و طبیعة الغضب بقید الوجود، این‌ها را از هم جدا می‌کنید ولی تعدد العنوان که یکی عنوان نماز دارد و یکی عنوان غضب دارد، باعث نمی‌شود که معنون نیز متعدد شود. پس بالاخره متعلق امر و نهی یک چیز است.

۳. مقدمه سوم که وجود واحد ماهیت واحد دارد، معلوم است یک چیزی که هم وجودش واحد است و هم ماهیتش واحد است نمی‌تواند هم امر به آن تعلق بگیرد، هم نهی، یک چیز باید یا امر به آن تعلق بگیرد یا نهی.

۴. طبیعتاً مسئله تضاد احکام هم مهم است، بالاخره اگر این‌ها با هم بخواهند مجتمع شوند، نمی‌شود. چون این‌ها با هم تضاد دارند، یعنی محقق خراسانی از مقدمات چهار گانه قول به امتناع استمداد کرد برای رد دلیل اول مجوزین.

#### **بررسی اشکال محقق خراسانی**

ما در اکثر این مقدمات خدشه کردیم، هم در مقدمه اول، هم در مقدمه دوم، هم در مقدمه سوم، البته برخی از مقدمات را راساً رد کردیم و بعضی را فی الجمله رد کردیم، مقدمه چهارم نیز درست است که چیزی که وجودش واحد باشد و ماهیتش هم واحد باشد نمی‌تواند هم امر و هم نهی به آن تعلق بگیرد، ولی می‌خواهیم ببینیم وقتی این‌ها فی واحد متصادق می‌شوند، ماهیتشان هم واحد می‌شود؟ ما این همه تضاد عناوین در فرد واحد داریم، آیا آنجا نیز ماهیتشان یکی است؟ لذا آنچه که محقق خراسانی در رد دلیل اول گفتند چون مستند به مقدماتی است که قبلاً ابطال کردیم تمام نیست، اما اینکه این دلیل کامل است یا هنوز نیاز به ضائمی دارد در آینده روشن می‌شود.

«والحمد لله رب العالمین»